

تعبیر از معقول به محسوس در سوره بقره
(استعاره تصریحیه، مصادیق و دلالت‌های معنایی)

چکیده

قرآن کریم آخرین کتاب آسمانی و معجزه مکتوب دین مبین اسلام به زبان عربی از سبک منحصر به فردی برخوردار است. علوم زبان‌شناختی و از جمله علم بیان از قرون اولیه اسلام تا کنون با تعییراتی متفاوت همواره در تلاش برای گشودن لایه‌های پنهان این آخرین معجزه جاوید تاریخ بوده و توانسته‌است به لایه‌هایی از این دریای بیکران معانی غور کند. استعاره به عنوان یکی از ارکان چهارگانه علم بیان سهمی اصیل در این وادی بردوش داشته‌است. در این نوشتار سعی بر این است که دلالت‌های معنایی و مفاهیم آیاتی از قرآن کریم در سوره بقره، را باز نماید که دارای استعاره تصریحیه و دارای مضامین عقلی است، لکن در قالب تعابیر حسی بیان شده‌است. تعیین ژرف‌ساخت (ساختار زیرین) یک عبارت معنادار به وسیلهٔ روساخت آن برای دستیابی به معنای اصلی، با تکیه بر قرینه‌های موجود در استعارهٔ مصرّحه و با مشخص شدن محذوفات در استعاره‌ها امکان‌پذیر می‌نماید. در این رویکرد تلاش می‌شود در حد میسور با تحلیل منطقی و درست نکته‌ها و ظرائف استعاره، ضمن درک زیبایی شناختی آیات مرتبط، به مفاهیم عمیق، درست، رسا و قابل فهم دست یافت. به این منظور عبارات قرآنی حاوی این آرایهٔ بیانی و بلاغی به روش توصیفی-تحلیلی مورد بررسی واقع شده‌است. بدین صورت که بعد از گزینش آیه مورد نظر عبارت دارای استعاره مصرّحه به صورت تشبیه درآمده و وجوه شباهت ارکان آن به تفصیل بیان و در نهایت، منظور و مفهوم برخاسته از عبارت استعاره در حد میسور بیان شده‌است.

کلید واژگان: استعاره تصریحیه، تعبیر از معقول به محسوس، سبک قرآن کریم، دلالت معنایی.

سبک و نوع بیان یکی از ابعاد اعجاز قرآن کریم است که تاکنون زبان‌شناسان بسیاری را واداشته است، تا تلاش کنند اسرار اعجاز این کتاب آسمانی را در قالب علوم زبان‌شناسی از جمله؛ علم بیان برای انسان‌ها تبیین کنند. اگرچه گام‌های بلندی در این زمینه برداشته شده، لیکن بشر بعد از چهارده قرن هنوز نتوانسته‌است به کنه آن دست یابد، چراکه روح کلام الهی نشأت گرفته از سرچشمه روح کائنات، یعنی ذات باری تعالی است و این ذات به تعبیر حکیم سبزواری «وکنهه فی غایة الخفاء» (سبزواری، ملاهادی ۱۳۶۹: ۵۹/۲). برای انتقال به عالم دون - که آمیخته‌ای است از روح و ماده - به ناچار باید از ابزاری چون صوت یا خط کمک می‌گرفت، که از این اختلاط می‌توان به عنوان یکی از مصادیق برجسته اختلاط روح و عقل با ماده و حواس مادی یاد کرد؛ لکن در لایه‌های عمیق‌تر زبان در اختلاط روح با ماده، آنجا که معانی عقلی و غیر قابل درک با حواس به میان می‌آید، این گسست میان روح با ماده خودنمایی می‌کند. ابزاری که می‌تواند این خلأ را پر کند و میان مفاهیم و معانی با الفاظ ارتباط برقرار کند و به عقل مخاطب نزدیک سازد، علم بیان است و اوج کمال علم بیان نیز در استعاره خودنمایی می‌کند. استعاره یکی از مهم‌ترین ساختارها در علم بیان است، که از آن به اسرار بلاغت یاد کرده‌اند. استعاره، درک و تصوّر را در اندیشه و تفکر بیشتر و دریافت‌ها را عمیق‌تر و کامل‌تر می‌کند. ترکیبی از واژگان، عبارت‌های استعاری را تشکیل می‌دهند. اما خود لفظ به تنهایی استعاره را در بر ندارد، بلکه وقتی با واژه‌های دیگر هم‌نشین می‌شود، مفاهیمی را به وجود می‌آورد که هر یک از آن لفظ‌ها به تنهایی قابلیت و ظرفیت حمل آن مفهوم و معنای برخاسته از استعاره را ندارند.

از آنجا که بررسی تمامی انواع استعاره در تمام آیات قرآن کریم در این مقاله نمی‌گنجد، بنا بر تقسیماتی که صاحب‌نظران این علم کرده‌اند، این نوشتار به بررسی استعاره تصریحیه^۱ در قرآن کریم تحت عنوان «تعبیر از معقول به محسوس در قرآن کریم (استعاره تصریحیه مصادیق و دلالت‌های معنایی و زیبایی‌شناختی آن در سوره‌ی مبارکه بقره) پرداخته‌است تا بتواند به سؤالات زیر پاسخ دهد.

۱.۱. سؤالات پژوهش

- هدف باری تعالی از آوردن مفاهیم عقلی در قالب عبارات و مضامین حسی چیست؟

- کاربرد استعاره در سوره بقره چه کمکی به مخاطب در فهم معنا می‌کند؟

– استعاره مصرحه در سوره بقره از چه بسامدی برخوردار است؟

در پاسخ ابتدایی به سؤالات فوق فرض بر این است که با استخراج عبارت‌های مرتبط، معانی و مفاهیم عقلی به صورت حسی و قابل درک با یکی از حواس پنج‌گانه بیان می‌شود و از طریق بررسی و بازگشایی ساختار آن عبارات، مخاطب را به مفاهیمی شایسته و در خور کلام الهی نزدیک کند و همزمان با کشف زیبایی‌شناختی آیات کریمه، تا حد امکان به فهم انسان نزدیک‌تر سازد.

به نظر می‌رسد به‌کارگیری این صنعت بیانی در قرآن کریم بدان جهت است، که مفاهیم انتزاعی را با هدف نزدیک‌سازی به ذهن مخاطب، توصیف و قابل درک نماید. تحلیل این عبارات و کشف دلالت‌های معنایی آن مبتنی بر ساختار استعاره تصریحیه و رسیدن به معنا و مفاهیم عمیق‌تر، غیر از معنای ظاهری الفاظ، که از ترکیب واژه‌ها در قالب استعاره و تشبیه و با گذر از روساخت کلام به زیرساخت می‌رسد، هدف اصلی این تحقیق است.

نقش‌های دستوری ژرف‌ساخت، نقش اساسی در تعیین معنی جمله ایفا می‌کنند. توانایی تعیین ژرف-ساخت و روساخت برای رشته نامحدودی از جملات، توانایی برقراری ارتباط مناسب میان این ساخت‌ها و توانایی تعیین تعبیر معنایی و تعبیر آوایی ژرف‌ساخت‌ها و روساخت‌های جفت شده، به دانش زبان مربوط می‌شود. اگر طبق این رهیافت (تعویض و جابه‌جایی در جایگاه ژرف گروه اسمی، رسیدن به ساخت زیرین جمله) شخصی که زبان خاصی را می‌داند، و بر دستوری اشراف دارد، رشته نامحدودی از ژرف‌ساخت‌های بالقوه را تولید (یعنی تعیین) می‌کند. آنها را به روساخت‌های مرتبط مبدل می‌سازد و تعبیر معنایی و آوایی این رشته‌های انتزاعی را مشخص می‌سازد. (چامسکی، ۱۳۹۲: ۴۶-۴۸) بنابراین، دستوری که این نوع پیوند مشخص و نامحدود را میان آوا و معنی توصیف می‌کند، نخستین گام به سمت توضیح چگونگی درک یک فرد از جمله اختیاری از زبانش به شمار می‌رود.

نظریه جدید استعاره، اثر لیکاف و جانسون نیز تحولی در دریافت مفهوم استعاره است، که باعث بازنگری مفاهیم استعاره و مجاز در مطالعات ادبی و احیا کردن این موضوع شده است که چگونه مفاهیمی که به تجربه مادی در نمی‌آیند، برای انسان قابل درک شوند. و نیز اینکه در نظریه جدید، استعاره فرایند تفکر و درک ماهیتی استعاری دارد، در این نظریه، ماهیت استعاری اندیشه و درک، با توجه به شناخت و تجربه

انسان از پدیده‌ها و جهان اطرافش و حضور فیزیکی او در چنین محیطی تبیین می‌شود. (افراشی، یگانه، ۱۳۹۵: ۱۹۴).

۲.۱. پیشینه تحقیق

با بررسی به عمل آمده در این زمینه روشن شد، که در زمینه استعاره‌های قرآن، مطالبی در منابع علم بلاغت از جمله مفتاح العلوم، مختصر المعانی، دلائل الإعجاز، اسرار البلاغه و نیز بعضی تفاسیر قرآن کریم آمده و اقسام استعاره را در قرآن کریم همراه با شواهد مثال برشمرده و مقالاتی نیز نگاشته شده و به تفصیل استعاره در بعضی سوره‌ها پرداخته‌است، از جمله مقاله «واکاوری استعاره‌های قرآن با تأکید بر دیدگاه علامه طباطبایی» به قلم نسرین انصاریان، مجلسه مطالعات ادبی متون اسلامی، ش ۲۹، تابستان ۱۴۰۰. ولی پرداختن به موضوع تعبیر معقول به محسوس با رویکرد تبیین اهداف و دلالت‌های معنایی و مفهومی و میزان تأثیرگذاری در مخاطب مبتنی بر ساختار اصلی استعاره تصریحیه که این مقاله بر عهده دارد، مورد بررسی قرار نگرفته‌است. مقاله‌ای دیگر تحت عنوان «بررسی استعاره مفهومی در سوره بقره (رویکرد زبان‌شناسی شناختی)» به قلم حمید صباحی گراغانی و همکاران است که در مجله ادب و زبان دوره ۱۹ بهار و تابستان ۱۳۹۵ شماره ۳۹ منتشر شده‌است. این مقاله سعی دارد، نشان دهد که قرآن کریم، مفاهیم انتزاعی و مجرد را با چه ساز و کاری، مفهوم‌سازی می‌کند و قلمرو مبدأ استعاره‌های مفهومی تا چه اندازه با تجارب انسان سروکار دارد. در این مقاله استعاره‌های مفهومی دارای مفاهیم انتزاعی چون زندگی، زمان، فهمیدن، انفاق و ... بررسی شده‌است، لکن همان‌گونه که از عنوان بحث پیداست، مقاله مذکور بیشتر به نوع مفهومی استعاره پرداخته‌است و به موضوع استعاره مصرحه موضوع مقاله حاضر و دلالت‌های معنایی آن پرداخته‌است.

۲. بلاغت و اعجاز قرآن

بلاغت در لغت، به معنای به پایان هدف رسیدن یا به اتمام رساندن کار است (اصفهان‌ی، ۱۳۸۷: ۱۰۱). بلاغت در اصطلاح، صفت برای کلام و متکلم قرار می‌گیرد، نه برای یک کلمه، یعنی به سخن ویژه‌ای که دارای شروط بلاغت باشد، می‌گویند این سخن یا قصیده بلیغ است. یا این نویسنده بلیغ است. چون یک واژه به تنهایی نمی‌تواند گوینده یا نویسنده‌ای را به مقصود برساند. بنابراین نمی‌توان گفت این واژه بلیغ است یا نیست، بلکه تنها می‌گویند فصیح است یا نیست. (احمد الهاشمی ۱۹۹۴: ۳۵).

به تعبیر ابوهلال عسکری سزاوارترین دانش‌ها برای فراگرفتن، و شایسته‌ترین آنها برای نگه‌داری و به خاطر سپردن، بعد از شناخت و معرفت خداوند جلّ ثناؤه، علم بلاغت و معرفت فصاحت است، زیرا به وسیله آن علم، اعجاز کتاب خداوند که به حق ناطق است، و به راه راست راهنما و بر صدق رسالت و صحّت نبوت گواه است، شناخته می‌شود. اگر انسان از آموختن علم بلاغت غفلت ورزد و در شناختن مراتب فصاحت کوتاهی کند، به اعجاز قرآن آگاه نمی‌شود از آن جهت که خداوند قرآن را از حسن تألیف، و براعت ترکیب، مخصوص قرار داده‌است و آن را از عبارات موجز و بدیع مشحون گردانیده و از اختصار لطائف، کلام را با شیرینی و حلاوت آمیخته و به زیبایی کلمات تازه زینت بخشیده‌است و با سهولت و استحکام و سلاست و محسنات بی‌شماری که دارد، بشر از آوردن نظیرش عاجز، و عقل خردمندان در آن حیران است. قرآن از آن جهت معجزه شناخته می‌شود که فصحای عرب از آوردن نظیرش عاجز، و از رسیدن به کنهش قاصرند، زیرا در نیکویی و روشنی و روانی کلمات و معانی و الفاظ، در حدّ کمال و جمال است. (عسکری، ۱۳۷۲: ۷۵).

علم بلاغت، به سه قسم معانی، بیان و بدیع تقسیم می‌شود.

۱.۲. علم معانی

معانی در لغت یعنی مقاصد و منظورها و در اصطلاح، اصول و قواعدی است که چگونگی کلام و مطابقت آن را با مقتضای حال و مقام شنونده را می‌شناساند و در هر زبانی مورد استفاده قرار می‌گیرد و معرف ادبیات آن زبان است و فایده‌اش این است که گوینده و نویسنده را از دقایق و حقایق فصاحت و بلاغت مخصوصاً در نظم و نثر عربی و فارسی آگاه می‌سازد، تا کلام خوب را از بد تمیز دهد. (همان).

۲.۲. علم بیان

بیان در لغت به معنی وسیله‌ای است که باعث توضیح دادن و آشکار شدن چیزی می‌شود. «ما بَیِّنَ بِهِ الشَّيْءَ مِنْ الدَّلَالَةِ وَ غَيْرِهَا» (ابن منظور، ۱۴۱۴: ۱۳/۶۷). و در اصطلاح زبان‌شناسی شامل چهار صنعت تشبیه، مجاز، استعاره و کنایه می‌شود. از آنجا که شناخت مفاهیم و اصطلاحات مشترک این چهار صنعت ما را در دریافت استعاره کمک می‌کند، به اختصار به آن‌ها اشاره می‌کنیم:

۱.۲.۲. صنعت تشبیه

تشبیه در لغت، همانند ساختن و مثال آوردن است و در اصطلاح، قرار دادن همانندی بین دو چیز یا بیشتر از دو چیز است، چیزهایی که اشتراک آنها در یک صفت یا بیشتر از یک صفت مقصود است. مانند: العلم کالنور. (الهاشمی ۱۳۸۳: ۱۲/۲).

۲.۲.۲. صنعت استعاره

سکاکی در تعریف استعاره گفته‌است: ذکر یکی از دو طرف تشبیه و اراده طرف دیگر با ادعای دخول مشبه در جنس مشبه‌به. ایشان نیز برای استعاره فقط دو قسم عمده به نام تصریحیه و بالکنایه قائل شده‌است و استعاره تحقیقیه و تخیلیه را جزء استعاره تصریحیه قرار داده و بعضی مثال‌ها را به طور قطع تحقیقیه یا تخیلیه نگفته، پس به نظر سکاکی قسم سوم استعاره تصریحیه، محتمل تحقیقیه و التخیلیه می‌باشد (شیرازی، ۱۳۷۳: ۴۳۵).

استعاره چون نوعی از مجاز است به ناچار باید قرینه‌بازدارنده‌ای داشته باشد که از اراده معنی اصلی آن جلوگیری کند. قرینه‌های استعاره عبارتند از: لفظیه و حالیه.

الف) قرینه حالیه: امری است، غیر لفظی همچون وضعیت و موقعیت ویژه‌ای، که سخن در آن شرایط ابراز می‌شود و ذهن مخاطب با اتکا به آن، از معنای وضعی و اصلی منصرف می‌شود. مانند: در مورد فرار جنگ‌جویی از صحنه مبارزه گفته شود، روباهی گریخت.

ب) قرینه لفظیه: که نشانه و علامتی است از مقوله لفظ و واژگان (ادیبی مهر، ۱۳۸۶: ۱۲۹).

ارکان استعاره

الف) مستعارمنه که همان مشبه‌به است.

ب) مستعارله که همان مشبه است.

ج) مستعار که لفظ نقل داده شده‌است.

در استعاره بنا بر اعتبارات مختلف تقسیم‌بندی‌هایی انجام می‌شود، که در این مقاله، از دو جنبه تقسیم استعاره به اعتبار ذکر طرفین (مستعارله و مستعارمنه) و تقسیم استعاره به اعتبار حسی و عقلی بودن طرفین آیات جست و جو شده و از نظر مفهومی مورد بررسی واقع شده‌است و وجوه مختلفی دارد. در این مقاله تقسیم بر اساس مشبه عقلی و مشبه‌به حسی مد نظر است، مانند: العلم کالنور: علم که یک مقوله عقلی است به نور که یک مقوله حسی است، تشبیه شده‌است.

۱.۲.۲.۲. استعاره مصرّحه (تصریحیه):

استعاره‌ای است که در آن تنها لفظ مشبه‌به (مستعارمنه) در کلام ذکر می‌شود. مانند:

فَأَمَّطرت لَوْلَا مِنْ نرجسِ وَسَقَّتْ ورداً و عَضَّتْ علی العنابِ بِالْبَرْدِ

شاعر مروارید را برای اشک‌ها، نرجس را برای چشمان، گل سرخ را برای گونه‌ها، عناب را برای سر انگشتان، تگرگ را برای دندان‌ها استعاره آورده‌است.

اهمیت و بلاغت استعاره

جلال الدین سیوطی در الاتقان آورده است: مجاز با تشبیه در آمیخت و از ترکیب آن دو استعاره به وجود آمد. بنابراین استعاره مجازی است که علاقه اش مشابهت باشد. در اینکه آیا استعاره مجاز لغوی است یا مجاز عقلی، دو نظر وجود دارد، صحیح تر آن است که استعاره مجاز لغوی است، زیرا در استعاره لفظی که استعاره آورده می شود برای مشبّه به وضع شده است نه برای مشبّه و نه معنایی اعم از مشبّه به و مشبّه.

اما بعضی گفته اند، استعاره مجاز عقلی است به این معنا که تصرف در استعاره تصرف در امری عقلی است نه لغوی، برای آنکه در استعاره لفظ مستعار بر مشبّه اطلاق نمی شود مگر بعد از آنکه گوینده ادعا کند مشبّه در جنس مشبّه به داخل بوده و یکی از افراد آن است، بنابراین در استعاره لفظ در معنای موضوع له خودش به کار رفته است. و در نتیجه مجاز لغوی نیست، بلکه حقیقت لغوی است و در آن تنها یک کلمه اعم از اسم یا فعل از معنای اصلی اش نقل داده شده است و نقل کلمه به تنهایی نیز استعاره خوانده نمی شود، زیرا در نقل کلمه از معنای اصلی اش هیچ گونه نکته بلاغی نیست. بنابراین تنها راهی که می ماند آن است که گفته شود استعاره مجاز عقلی است. (۱۳۸۴: ۲۵۵).

سیوطی نیز (۱۳۸۴: ۲۷۰) به اتفاق نظر اهل بلاغت آورده است که: استعاره از تشبیه بلیغ تر است، به دلیل این که استعاره مجاز است ولی تشبیه، حقیقت^۲ است و مجاز از حقیقت بلیغ تر است. بنابراین استعاره در برترین مرتبه فصاحت قرار دارد. همچنین کنایه^۳ از تصریح بلیغ تر است و استعاره از کنایه هم بلیغ تر است. و به نقل از سبکی در عروس الفراح گفته است: بلیغ تر بودن استعاره از کنایه ظاهر و آشکار است. برای اینکه استعاره هر دوی کنایه و استعاره را در خود جمع کرده است و برای این که استعاره مجاز است ولی درباره کنایه اختلاف است، بعضی آن را حقیقت و بعضی آن را مجاز دانسته اند. جرجانی (۱۳۶۸) نیز مزیت کنایه و استعاره و مجاز را در اثباتی می داند که برای آن معنی می شود، نه به جهت ذات معانی آن.

این مقاله به بررسی آیاتی از سوره مبارکه بقره می پردازد که دارای صنعت استعاره تصریحیه و از نوع معقول به محسوس است. منظور از تصریحیه یا مصرّحه استعاره ای است که مستعار له (مشبّه) در آن محذوف و مستعار منه (مشبّه به) ذکر گردیده است و منظور از تعبیر معقول به محسوس استعاره هایی است که مستعار له (مشبّه) از امور عقلی و انتزاعی است و فقط با قوه عقل قابل ادراک است و مستعار منه (مشبّه به) حسی و قابل ادراک و دریافت با حواس پنجگانه می باشد.

بعد از تحقیق و بررسی در مجموع آیات سوره بقره، تعداد ۲۲ آیه دارای این نکته بلاغی بود و به جهت رعایت اختصار فقط عبارات دارای استعاره ذکر شده و به دلیل شباهت نسبی میان بعضی آیات و جهت جلوگیری از تکرار مکررات، فقط ۱۰ آیه مورد بررسی قرار گرفته است:

۳. بررسی و تحلیل آیات دارای استعاره مصرّحه با رویکرد تعبیر معقول به محسوس

۱.۳. بقره: ۷

{خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَعَلَى سَمْعِهِمْ وَعَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةً وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ}؛ خداوند بر دلهای آنان

(کفار)، و بر شنوایی ایشان مهر نهاده و بر دیدگانشان پرده‌ای است و آنان را عذابی بزرگ است.

۱.۱.۳. ساخت اصلی (زیرساخت)

لفظ «ختم» در آیه دارای استعاره تصریحیه است، که وجه‌شبه آن تأثیرناپذیری و عدم نفوذ در یک چیز است، مشبه آن (عدم هدایت) حذف شده، و مشبه‌به آن (ختم) ذکر شده است.

استعاره را در عبارت می‌توان این‌گونه جاری کرد: عدم الهدایة کالختم.

۲.۱.۳. دلالت‌های معنایی و مفاهیم

همانگونه که بعد از لاک و مهر کردن یک بسته پستی یا یک پاکت نامه - که ظرف محسوب می‌شود - امکان افزودن چیزی به آن وجود ندارد، مهر زدن بر دل‌ها و گوش‌های کافران و پرده‌افکندن بر چشم‌های آنان - که ظرف دریافت حقایق الهی است - نیز دلالت بر نفوذناپذیری آنان در برابر حقایق می‌نماید، تعبیر از باب مجاز بوده و بر استعاره و تمثیل حمل شده است.

اما استعاره از آن جهت که گویا دلهای آنان به گونه‌ای است که حق در آن نفوذ نمی‌کند، و از حق روی‌گردان شده و از پذیرش آن اعراض می‌کنند. و گوش‌های آنان نیز از شنیدن حق ناتوان است، گویی بر گوش‌ها و دل‌های آنان مهر زده شده است، و گویا بر چشمانشان پرده‌ای افکنده شده، که آیات خدا بر آنها متجلی نمی‌شود. و میان دیدگانشان و ادراک حق مانعی ایجاد شده است.

اما تمثیل از این جهت که چون کفار از چشم و گوش و دل خویش - که برای رسیدن به اهداف دینی آفریده شده بهره‌نجسته‌اند - این اعضاء به چیزهایی تشبیه شده که بر اثر لاک و مهر شدن و پوشیده بودن استفاده از آنها ممکن نیست. (زمخشری، ۱۴۰۷: ۱/ ۴۹) البته اگر تمثیل زمخشری مورد اعتبار قرار گیرد، مبنی بر اینکه اعضاء و جوارح کفار در عدم تأثیرپذیری از حق به ظرف لاک و مهر شده تشبیه شده در این صورت آیه دارای استعاره مکنیه خواهد بود و در این صورت خارج از موضوع بحث مقاله است.

مهر زدن بر روی چیزی برای مقاصدی انجام می‌گیرد، می‌تواند نشان و علامتی باشد از علت انجام آن و دیگران را از آن علت مطلع کند.

همان‌طور که به عنوان مثال بعد از امضا و مهر یک نامه اداری امکان دخل و تصرف و افزایش و کاهش هیچ چیزی ممکن نیست، این مهر زدن بر گوش و چشم و دل نیز می‌تواند، نشان از محال بودن هر گونه دریافت و افزودن و کاستن اطلاعات و حقایق به کار رود و راه ورود هر گونه اضافات را از آن به بعد بگیرد.

در این صورت وقتی خداوند این ممهور کردن را به خود نسبت داده، علامتی است برای فرشتگانی که اوامر الهی را انجام می‌دهند، تا آن سیه‌رویان را از دریافت فیوضات الهی محروم سازد و همچنین به این معنی است که دیگر انذار و هشدار و تذکر فایده و ثمره‌ای برای آنان ندارد و آنها از هدایت الهی محروم شده‌اند و این معنی نیز در آیه ۶ یعنی قبل از آیه مذکور با این تعبیر بیان شده است که: «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أُنذِرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ» این خصوصیات مهر، قابل تصویر سازی و تجسم است، لذا خداوند، تعالی، بستن راه ورود حقایق و پرده افکندن بر محل دریافت حقیقت (قلوب)، شنیدن (سمع) و دیدن (ابصار) را با «خَتَمَ اللَّهُ» و «غِشَاوَةً» که در مورد محسوسات به کار می‌روند، استعاره آورده است تا عاقبت کافران را که با عقل فهمیده می‌شود، تصویر سازی کند تا انسان‌ها بدانند که کفر با جسم آنها چه می‌کند.

۲.۳. بقره: ۱۰

{فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَرَّادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ} ؛ در دل‌هایشان مرضی است و خدا بر مرضشان افزود و به (سزای) آنچه به دروغ می‌گفتند، عذابی دردناک (در پیش) خواهند داشت.

۱.۲.۳. ساخت اصلی (زیرساخت)

"فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ" یک استعاره تصریحیه است، که مشبّه در آن رذایل اخلاقی است و نمونه بارز آن نفاق می‌باشد که حذف شده، و مشبّه به آن "مَرَضٌ" است. وجه شبه آن نیز عدم تعادل و تعامل سالم (عدم سلامتی) است.

لذا استعاره را این‌گونه می‌توان جاری کرد: "النفاقُ كالمرض".

۲.۲.۳. دلالت‌های معنایی و مفاهیم

بیماری وقتی به اعضای بدن می‌رسد، باعث درد و از بین رفتن عملکرد جسم انسان می‌شود، مگر اینکه بلافاصله جلوی بیماری گرفته شود، چرا که اگر شخص دیر اقدام کند، ممکن است مداوا دیگر فایده‌ای نداشته باشد. خدای سبحان مرض قلب را همانند مرض‌های جسمانی دانسته که به تدریج شدت می‌یابد و اگر به معالجه‌اش نپردازند، مزمّن می‌شود و در آخر کار بیمار را به هلاکت می‌کشاند. (طباطبایی، ۱۳۷۴: ۵/۶۲۲). منظور از قلب در این آیه، روح و روان و عقل انسان می‌باشد، که محل ادراک و دریافت حقایق است.

تصور بیماری برای روح کمی مشکل است، لذا مرض که ذکر شده، استعاره از انجام معصیت، شک، نفاق، رنج و تهمت است، که مانع از ادراک فضایل اخلاقی و باعث ضعیف شدن قلب می‌شود. همان‌طور که ضعیف شدن قلب

جسمانی عوارض و بیماری‌های سایر بدن را به همراه دارد و باعث اختلال در بدن می‌شود، دل و روح هم همان‌گونه عمل کرده و صفات رذیله نفسانی را در بدن زیاد کرده و فضایل اخلاقی و انسانی را از بین می‌برد. این تعبیرات احتمالاً همان مقصود اصلی خداوند می‌باشد، که به صورت استعاره ذکر کرده‌است.

خداوند نیز چنین افرادی را که زمینه رشد صفات ناپسند را در خود فراهم کرده‌اند یاری نمی‌کند، و آنها را به حال خود رها می‌کند و ادامه این روند سایر رذایل اخلاقی مانند حسد، کینه، نادانی و... را در آنها افزایش می‌دهد و این یعنی افزونی مرض و بیماری در آنان توسط خداوند. (فَرَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا)

۳.۳.۱۶. بقره: ۱۶

{أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الضَّلَالَةَ بِالْهُدَىٰ فَمَا رَبِحَتْ تِجَارَتُهُمْ وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ}؛ آنان (منافقان) کسانی‌اند که گمراهی را به (بهای) هدایت خریدند، در نتیجه داد و ستدشان سود (ی به بار) نیارود و هدایت یافته نبودند. آیات ۸ الی ۲۰ سوره به ویژگی‌های فکری، رفتاری و اعتقادی منافقین و سرنوشت آنان پرداخته‌است.

۳.۳.۱۷. ساخت اصلی (زیرساخت)

"اشْتَرُوا الضَّلَالَةَ بِالْهُدَىٰ" دارای دو استعاره است، دو کلمه ضلالت و هدایت در عبارت "الضَّلَالَةَ بِالْهُدَىٰ" دارای دو استعاره مکنیه است و خارج از موضوع مقاله لکن لفظ "اشترُوا" دارای استعاره تصریحیه است، که وجه‌شبهه آن معامله (دادن چیزی و گرفتن چیز دیگر)، مشبه آن ترک هدایت و به دست آوردن ضلالت بوده که حذف شده، و مشبه به آن "اشْتَرُوا" می‌باشد.

لذا می‌توان این‌گونه تعبیر کرد: "تَرْكُ الْهُدَايَةِ وَ اتِّخَاذُ الضَّلَالَةِ كَالشِّرَاءِ".

۳.۳.۱۸. دلالت‌های معنایی و مفاهیم

«اشترُوا» استعاره و مجاز، در دوست داشتن و انتخاب است. همان‌طور که مشتری جنسی را که می‌خرد، آن را دوست داشته و بر می‌گزیند، منافقین هم کفر باطنی را دوست داشته و برای خود انتخاب کردند. ایمانی که منافقین، در معامله با گمراهی تعویض می‌کنند، همان هدایت فطرت و طبیعت است، که در نهاد هر فرد از ابتداء وجود داشته‌است (طبرسی، ۱۳۶۰: ۸۰/۱).

فعل «اشترُوا» نیز دارای استعاره است. بدین صورت که از دست دادن داشته و سرمایه‌ی گران‌بها - که همان هدایت فطری و الهی است - با گمراهی و شقاوت به عمل خرید و فروش تشبیه شده و سپس عبارت تبدیل که مشبه است از متن حذف شده و مشبه به (خریدن) ذکر شده‌است. از لوازم آن که عمل داد و ستد است، در عبارت آمده‌است.

۳.۳.۱۹. مفاهیمی که خرید گمراهی به بهای هدایت و سعادت به دست می‌دهد، عبارتند از:

- بعضی چیزها را می‌توان با هم به دست آورد، مثل به دست آوردن پست و مقام اداری و رسیدن به مقامات عرفانی و معنوی. اما به دست آوردن بعضی چیزها منوط به از دست دادن چیزی دیگر است. معاملات تجاری از این دسته‌اند که خریدار در قبال دادن پول (در معاملات پولی یا نقدی) و یا دادن کالای خود برای تصاحب کالای مورد نیاز دیگر (در معاملات تهاتری یا کالا به کالا)، در این آیه منافقان سرمایه‌ی خود یعنی هدایت را می‌دهند و در مقابل ضلالت می‌خرند.

- در معاملات باید طرفین معامله هر کدام صاحب سرمایه یا دارایی لازم و متناسب با نوع معامله باشند. در این آیه کالای منافقان - که تهاتر می‌کنند - هدایت است. (اشترُوا الضلالة بالهدی)

- در معاملات رسم بر این است که طرفین معامله قبل از اقدام به معامله اصل اختیار را احراز کرده باشند، رغبت و تمایل به این داد و ستد داشته باشند. مفاد آیه بیانگر این است که منافقان به اختیار و اراده و تمایل و علاقه خود این معامله را انجام می‌دهند.

- در معاملات تجاری قاعده بر این است که طرفین معامله از آنچه که قبل از معامله در تملک آنان بوده‌است، اعراض کنند. در این آیه نیز فعل «اشترُوا» معنای اعراض از مایملک منافقان (هدایت فطری) در قبال خریدن گمراهی را می‌رساند.

- در تعاملات تجاری طرفین معامله معمولاً این‌گونه پیش می‌روند تا در نهایت سودی عایدشان شود و اگر احساس کنند که از این معامله زیان خواهند دید یا حتی احساس کنند، سودی نمی‌برند، عقلاً از ورود به چنین معامله‌ای خودداری می‌کنند. مگر اینکه به لحاظ روانی و عقلی در شرایط عادی نباشند. نکته قابل توجه و تأمل نیز در همین جاست که منافقان در این معامله خسران دیده‌اند. (فما رجحت تجارتهم).

- در معاملات اگر یکی از طرفین ضرر کند، معمولاً برای رفع ضرر خود دست و پا می‌زند تا اگر بتواند، معامله را فسخ کند یا از ضرر خود بکاهد. در این آیه منافقان از این معامله خسران دیده‌اند که بماند، حتی نمی‌فهمند که ضرر کرده‌اند (ماکانوا مهتدین).

- بنا بر اصل معروف "تُعرف الأشياء بأضدادها" میان دو واژه ضلالت و هدایت تقابل برقرار است. تقابل دو امر معقول (ضلالت و گمراهی) در قالب تعبیر با عبارات مربوط به امور عینی (شراء و تجارت) هم به لحاظ زیبایی‌شناختی و هم به لحاظ تأثیر در مخاطب نیز یکی از رویکردهای اعجاز‌انگیز قرآن کریم است. چیزی که بارها در رسانه‌ها اتفاق افتاده‌است که یک مسلمان با تأمل در این آیات بر ایمانش به خداوند افزوده شده‌است، یا یک غیر مسلمان با شنیدن امثال این آیات، به خود آمده و درونش به هم ریخته و بعد تصمیمی عمیق عقلی و سرنوشت‌ساز گرفته و به خداوند رحیم و هادی ایمان آورده‌است.

آنان (منافقان) گمراهی را به سرمایه خود یعنی هدایت خریدند. تعبیر گمراه شدن به خرید گمراهی با سرمایه هدایت یک استعاره تصریحیه است، عبارت «فما رحمت تجارتهم» مقوم یا تقویت کننده این معنا است. بنابراین تعبیر آیه اشاره به نوعی معامله دارد و آن از دست دادن هدایت و دچار شدن به گمراهی توسط نفاق پیشگان - که یک موضوع عقلی است - در قالب خرید و فروش - که فقط در مورد اشیاء و کالاهای تجاری و عینی به کار می‌رود - تعبیر شده است.

این خصوصیات یک معامله و خرید و فروش است که ذکر شد و بهترین تصویرسازی برای ذهن است که خداوند تبارک و تعالی گمراه شدن منافقان را با واژه "اشترؤا" ترسیم می‌کند.

۴.۳. ۱۸. بقره:

{صُمُّ بَكْمٌ عُمِيٌّ فَهَمْ لَا يَرْجِعُونَ}; (منافقان) کردند، لالند، کورند بنابراین به راه نمی‌آیند.

کلمه "صُمُّ" جمع مکسر کلمه أَصْمٌ و صفت مشبیه بر وزن أفعال است، و دلالت بر عیب و نقص کری دارد. کلمه "بَكْمٌ" نیز مثل صَمُّ جمع مکسر "أَبْكُمْ" و صفت مشبیه و دال بر عیب و نقص لالی است. کلمه "عُمِيٌّ" نیز مانند دو کلمه فوق و به معنای کوری است و ترجمه سه کلمه می‌شود: آنان کر و لال و کور هستند.

۴.۳. ۱. ساخت اصلی (زیرساخت)

سه ویژگی "صُمُّ بَكْمٌ عُمِيٌّ" در این آیه، از باب استعاره آمده است، تا خداوند، حقیقت منافقین را بشناساند، طبعاً منظور از کری و لالی و کوری نقص‌های جسمی ظاهری اعضای انسان نیست و با عدالت الهی نیز سازگاری ندارد که انسانی به خاطر نقص عضو مذمت شود، بلکه منظور از صفت کری، نشنیدن ندای حق و هدایت است و منظور از لالی، عدم اقرار به توحید و نبوت و معاد و منظور از کوری نیز کوردلی است، کما اینکه آیه شریفه «من فی هذه أعمی ففی الآخره أعمی و أضلّ سیلاً» (إسراء: ۷۲) نیز مؤید همین معنا است. در آیه مورد نظر وجه شبه همان عدم تأثیرپذیری و نقصان است. مشبه آن به قرینه آیات قبل، حال منافقین است که حذف شده، و مشبه به آن سه صفت "صُمُّ بَكْمٌ عُمِيٌّ" می‌باشد.

لذا می‌توان این گونه تعبیر کرد: "أحوالُ المنافقینَ کالصّمِّ و البکم و العمی".

۴.۳. ۲. دلالت‌های معنایی و مفاهیم

صَمُّ، بَكْمٌ و عُمِيٌّ، از صفاتی است، که در مورد کسانی به کار می‌رود، که با همان حالات از مادر متولد شده‌اند، یعنی از ابتدا فاقد شنوایی، قدرت تکلم و بینایی هستند، (اصفهانی، ۱۳۸۷: ۹۸).

ولی با توجه به سیاق آیات پیشین^۵ معلوم است، که آنان از امکانات مذاکره و صحبت یعنی قوه شنوایی و گویایی و بینایی برخوردار بوده‌اند، وگرنه از افعال «قالوا» و «لقوا» استفاده نمی‌شد. اما در این آیه منظور این است، کسی که سخن حق را نشنود و گوش دل بدان نسپارد، مثل یک کر است. کسی که بر حق و در راه رضای الهی سخن نگوید، مثل یک لال است، و کسی که راهی را خلاف راه حق و حقیقت برگزیند، مثل یک کور است.

خداوند وسایل لازم را برای برقراری ارتباط انسان با جهان پیرامون خود از طریق دو گیرنده یعنی قوه شنوایی و بینایی و یک فرستنده به نام قوه گویایی مهیا ساخته‌است. البته منظور این نیست که این وسایل در اختیار دیگر موجودات قرار گرفته‌است یا نه، بلکه از آنجا که دیگر موجودات بر فطرت الهی خود خلق و هدایت شده‌اند. مخاطب قرآن انسان است به عنوان یک موجود، که علاوه بر وجود پیامبر درونی که همان فطرت الهی است، در مسیر زندگی خود نیازمند هدایت پیامبرانی است که اولاً از جنس خود او باشند تا بتواند با او ارتباط برقرار کند. ثانیاً مثل خود او نباشند تا مثل او در معرض خطا نباشند.

گوش یا قوه شنوایی یکی از نعمت‌های الهی است برای شنیدن صداها. اما هر شنیدنی تأثیر ندارد. برای شنیدن سخن حق، به لحاظ قلبی و روانی زمینه و آمادگی شنیدن نیز باید وجود داشته باشد. آنچه از آن تحت عنوان "گوش جان" یا "گوش دل می‌سپاریم به آیات کلام الله مجید" یاد می‌شود، دقیقاً منظور همان شنیدنی است، که از روی اشتیاق و اراده قلبی با هدف تأثیرپذیری از کلام وحی باشد. نوع فعلی که در این موضوع مورد استفاده قرار می‌گیرد (استمعوا) نیز با شنیدن عادی (اسمعوا) نیز تفاوت دارد.

دیگری قوه گویایی یا تکلم است. دو جور حرف زدن تقابلی وجود دارد. یکی صحبت کردن عادی برای رفع نیازهای بشری و دیگری صحبت کردن با هدف تبیین، تبلیغ و دعوت به حق. در اینجا منظور صحبت کردن نوع دوم است. آنگاه که زبان در غیر رضای خداوند و در راه نفاق و تمسخر مؤمنان باز شود، در حکم انسان لالی است که توان گفتن ندارد. نکته جالب توجه این است که بزرگترین گناهان گناهان زبان است و بزرگترین عذاب‌ها نیز برای زبان تعیین شده‌است. چرا که بیشترین تأثیر بر حوزه پیرامونی انسان از طریق زبان صورت می‌گیرد. با زبان می‌شود هدایت کرد و می‌شود گمراه کرد. می‌شود صلح و آشتی برقرار کرد و می‌توان عداوت و کینه و فتنه ایجاد کرد.

قوه بینایی نیز به عنوان یک ورودی عینی و تصویری به وجود انسان از دیگر نعمات الهی به انسان است. این ابزار در کنار کارایی‌های لازم برای حفظ بقا و برقراری ارتباط با جهان پیرامونی که در اکثر مخلوقات زنده وجود دارد در وجود انسان وسیله‌ای است برای دیدن آیات الهی، تا زمینه‌ای باشد برای تأمل در آنها و در نهایت ایمان آوردن به ذات اقدس باری تعالی. در آیات قرآن نیز برای این دو نوع دیدن نیز دو نوع فعل به کار رفته‌است. یکی "یرون" که دیدن با چشم مادی است و دیگری "یبصرون" که دیدن با چشم دل و دریافت پیام و تأثیرپذیری از یک پدیده یا موضوع یا آیات عینی است. آنچه از آن تحت عنوان "چشم بصیرت" یاد می‌شود دقیقاً همین منظور دوم است که به وسیله آن حق را

می‌توان از غیر آن تشخیص داد. البته رسیدن به این نوع نگاه و یا رسیدن به مرحله برخورداری از چشم برزخی نیازمند ایمان، تقوی و اخلاص در عمل است. حال اگر منافقان می‌بینند اما ایمان نمی‌آورند و از این نعمت برای دیدن محرمات و ظواهر و عیب‌جویی و در راه غیر رضای خداوند استفاده می‌کنند در واقع کورند.

عبارت "فَهُمْ لَا يَرْجِعُونَ" (پس آنان باز نمی‌گردند) حکم و نتیجه نهایی سرنوشت منافقین را بعد از ذکر سه ویژگی آنان یعنی (کر و لال و کور بودن) روشن ساخته است که آنان دیگر بر نمی‌گردند. پس همان‌گونه که انسان کر هرگز نمی‌تواند بشنود. و لال هرگز نمی‌تواند سخن بگوید. و کور هرگز نمی‌تواند ببیند، منافقین نیز هرگز نمی‌توانند هدایت شوند. بنابراین شقاوت آنان حتمی است.

الفاظ و معانی عبارت‌های این آیه روشن است. اما بر اساس آنچه گذشت روشن است که منظور خداوند تبارک و تعالی از این عبارات، معانی ظاهری الفاظ نیست و گرنه تناقض در گفتار پیش می‌آمد. بنابراین برای بخشیدن تجسم عینی به حالات درونی کافران خداوند این الفاظ را به آنان نسبت داده است.

۵.۳. بقره: ۴۲

{وَلَا تَلْبِسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْتُمُوا الْحَقَّ وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ}؛ و (ای بنی اسرائیل) حق را با باطل نپوشانید، و حقیقت را با وجود آنکه خود می‌دانید کتمان نکنید.

۱.۵.۳. ساخت اصلی (زیرساخت)

استعمال "لا تلبسوا" در این ترکیب استعاره تصریحیه است، مشبّه آن (مخفی کردن حقیقت) حذف شده و مشبّه‌به آن (لباس پوشیدن) ذکر شده است. و می‌توان استعاره را این‌گونه تعبیر کرد: "إخفاء الحق كاللباس"

۲.۵.۳. دلالت‌های معنایی و مفاهیم

عبارت «وَلَا تَلْبِسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ» در اوج بلاغت و زیبایی دارای سه استعاره است، که نکته‌های ظریف بلاغی و معانی عمیقی را نمایان می‌کند. در این آیه حقایق به یک شیء تشبیه شده که لباس بر تن می‌کند و دیده نمی‌شود یا با چیزی که پوشیده شده، طوری آمیخته می‌شود که غیر قابل تشخیص است. و آن لباسی که بر تن حقایق می‌رود، باطل است. یعنی باطل به لباس تشبیه شده است. و نیز فعل «لا تلبسوا» که برای انسان و اشیاء به کار برده می‌شود، برای بیان مفاهیم انتزاعی استفاده شده است.

در نتیجه در این عبارت چند استعاره وجود دارد:

۱- «حق» به یک جسم یا شیء تشبیه شده، چرا که حق یک امر انتزاعی و عقلانی است، و جایگاه آن اندیشه انسان و از مقولات غیر قابل پوشش هستند. ولی خداوند متعال در اینجا «حق» را با فعل نهی «لا تلبسوا» که برای

پوشیدن لباس و یا پوشیده شدن است، آورده یعنی حقّ را به صورت یک ماده و جسم به تصویر کشیده است.
(الحقّ کالجسم)

۲. «لبسَ لباساً»: لباس پوشیدن، خلط کردن و مشتبه ساختن، که هر کدام از این معانی گرفته شود باز هم برای یک جسم قابل درک است، چرا که این فعل برای «حقّ» که به وسیله عقل و اندیشه قابل درک است و با حواس پنج‌گانه محسوس نیست. لذا می‌توان استعاره از مخفی کردن حقیقت دانست.

۳- «الباطل» که باز هم یک امر غیر قابل درک با حواس پنج‌گانه است، به لباسی تشبیه شده، که بر تن حقیقت می‌رود و آن را می‌پوشاند همان‌طور که لباس بدن را می‌پوشاند. باطل در این آیه مانند لباس جلوه می‌کند و نمایان می‌شود (الباطل کالباس).

لذا خداوند در این آیات بنی‌اسرائیل را از این کار منع می‌کند و برای عینیت و تجسم بخشیدن به قبح کارشان "لبس" را -که برای پوشش بدن به کار می‌رود- استعاره از درآمیختن حق با باطل بیان نموده است. و گرنه پوشیدنی به معنای عینی لباس بر تن کردن صورت نگرفته است. پس منظور از آن لباس و پوششی -که آنان بر تن سخنان خود کرده بودند- همان سخنان خود بنی‌اسرائیل بود که برای نمایاندن باطل به جای حقیقت گفته بودند.

۶.۳. بقره: ۷۴

{ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً...}؛ پس دل‌های شما (بنی اسرائیل) پس از آن (همه آیات و معجزات) مانند سنگ، سخت بلکه سخت‌تر شد ...

باز سخن از قوم بنی اسرائیل است و سرسختی و سنگ‌دلی آنان بعد از دیدن آن همه آیات و معجزات الهی.

۱.۶.۳. ساخت اصلی (زیرساخت)

استعمال "قَسَتْ" برای قلب استعاره تصریحیه است، که وجه‌شبه آن عدم نفوذ و بی‌رحمی، مشبه آن (عدم پذیرش حق) از عبارت حذف شده و مشبه‌به آن (قساوت و سنگ‌دلی) است که در قالب فعل (قست) آمده است. و استعاره را این‌گونه می‌توان جاری کرد: "إنكارُ الحقِّ و عدمُ التأثيرِ به كقساوة القلب"

۲.۶.۳. دلالت‌های معنایی و مفاهیم

این آیه در ادامه آیات قبل خطاب به بنی اسرائیل است، که خداوند با بیان این آیات نشانه‌ها و معجزاتی را به وسیله حضرت موسی بر آنان آشکار کرد تا شاید ایمان بیاورند، ولی آنان نه تنها نرم نشده بلکه سخت‌دل‌تر هم شدند. خداوند دل‌های آنان را -که به خاطر عدم پذیرش حق سخت شده- به سنگ تشبیه کرده، و قساوت را استعاره از سخت دل شدن آنان به کار برده، چراکه سختی سنگ برای همگان قابل درک بوده ولی سختی دل، یک مقوله‌ی عقلی

و غیر قابل مشاهده است. لذا خداوند برای تقریب به ذهن، عدم انعطاف پذیری و تعصب اخلاقی و رفتاری بنی اسرائیل را بر یک امر باطل، به قساوت تشبیه کرده است. (زحیلی، ۱۴۱۸: ۱۸۷/۱).

۷.۳. بقره: ۸۸

{وَقَالُوا قُلُوبُنَا غُلْفٌ...}؛ و (یهودیان) گفتند: «دل‌های ما در غلاف است.»

۱.۷.۳. ساخت اصلی (زیرساخت)

قُلُوبُنَا غُلْفٌ یک استعاره تصریحیه است، که مشبّه (عدم پذیرش و تمکین در برابر حق) از کلام حذف شده است و مشبّه به آن (در غلاف بودن) ذکر شده است. وجه شبه آن نیز عدم امکان نفوذ چیزی به داخل غلاف است. لذا استعاره را این گونه می‌توان جاری کرد: "إِنكأُرُ الْحَقِّ فِي الْقُلُوبِ كَالْغِلَافِ"

۲.۷.۳. دلالت‌های معنایی و مفاهیم

این آیه نیز به دنبال آیات قبل داستان یهودیان را طرح می‌کند که از روی استهزاء می‌گفتند، دل‌های ما در پرده است، لذا این پوششی که خود، به خاطر کفر و نفاقشان و در نتیجه به دنبال داشتن لعنت خداوند، به وجود آورده بودند، مانع از درک حقایق و سخنان پیامبر شده بود، و این حائل که خداوند از آن به غلف تعبیر کرده است، همان غلافی است که برای حفاظت از شمشیر یا هر چیزی مانند آن استفاده می‌شود تا از شیء داخلش محافظت کند و نیز مانع تماس آن با چیزی شود.

غلاف یک ابزار عینی و قابل مشاهده است لکن در این آیه برای قلب که یک امر عقلی می‌باشد، به صورت استعاره آورده شده است، لذا خداوند این ترکیب را برای به تصویر کشیدن نهایت مسدود شدن قلب کافران از دریافت ایمان و حقیقت بیان فرموده است.

۸.۳. بقره: ۱۳۸

{صِبْغَةَ اللَّهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً وَنَحْنُ لَهُ عَابِدُونَ}؛ (ایمان به خدا و پیامبران و کتب آسمانی رنگی

الهی است و خداوند ما را به آن رنگ درآورده است) و رنگ‌آمیزی چه کسی از خدا بهتر است. و ما پرستندگان او هستیم.

۱.۸.۳. ساخت اصلی (زیرساخت)

بر این اساس "صِبْغَةَ اللَّهِ" در این ترکیب یک استعاره تصریحیه است، که مشبّه آن (ایمان به وحدانیت خدا و پیامبران و کتب آسمانی) حذف شده و مشبّه به آن صبغة (رنگ) و وجه شبه آن نیز جمال و زیبایی است.

لذا استعاره را این گونه می‌توان جاری کرد: "الإيمان بالله والرسل وما أُرسِلَ بهم من الكتب السماوية كصِبْغَةِ اللَّهِ"

۳. ۲. ۸. دلالت‌های معنایی و مفاهیم

در این آیه اولین چیزی که به ذهن خطور می‌کند، این است که مگر خداوند رنگ دارد، چرا که رنگ برای نمایش اشیاء و چیزهای مادی استفاده می‌شود. در این عالم همه اجسام رنگ خاص خود را دارند، وقتی از چیزی اسم برده می‌شود، آن جسم با رنگ مخصوص به خودش در ذهن تجسم پیدا می‌کند. این درحالی است که خداوند جسم نیست که بتوان رنگ مشخصی را به او نسبت داد. لذا خداوند ایمان به وحدانیتش و پیامبران و کتابهای آسمانی را که خارج از دایره مادیات و محسوسات می‌باشد، را به "صِبْغَةً" تشبیه فرموده‌است، تا بگوید: همان‌گونه که یک ترکیب رنگی زیبا تأثیری شگرف و پایدار و لذتی عمیق در روح انسان ایجاد می‌کند، ایمان خالص به وحدانیت او نیز پیامبران و کتب آسمانی او بهترین نقاشی و ترکیب رنگی برای روح است.

۳. ۹. بقره: ۱۶۸

{ يَا أَيُّهَا النَّاسُ كُلُوا مِمَّا فِي الْأَرْضِ حَلَالًا طَيِّبًا وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ }؛ ای مردم، از آنچه در زمین است حلال و پاکیزه را بخورید، و از گام‌های شیطان پیروی نکنید که او دشمن آشکار شماست.

۳. ۱. ۹. ساخت اصلی (زیرساخت)

خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ یک استعاره تصریحیه است، که وجه‌شبه آن در مسیر قرار گرفتن، مشبه (پیروی از شیطان) در آن حذف شده و مشبه به آن (گام‌های شیطان) ذکر شده‌است. وجه شبه آن نیز (سرنوشت واحد) می‌باشد. لذا استعاره را این‌گونه می‌توان جاری کرد: "التأثر بالشَّيْطَانِ كاتِّبَاعِ خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ". تأثیرپذیری از شیطان و تبعیت از او همانند پا گذاشتن جای پای شیطان است.

۳. ۲. ۹. دلالت‌های معنایی و مفاهیم

این آیه رفع ابهام می‌کند از برخی مردم که به خاطر افراط در زاهد بودن از خوردن بعضی از نعمت‌های حلال خداوند امتناع کرده و آنها را بر خود حرام کرده بودند. اسلام همان‌گونه که استفاده از خوردنی‌های ناسالم را از عمل شیطان می‌داند، نخوردن نعمت‌های حلال را نیز از گام‌های شیطان می‌داند، که با این عمل از شیطان پیروی کرده و غیر خدا را رهبر خود قرار داده و نظام امورش را به دست غیر خدا داده‌است. لذا خداوند وقتی برای پیروی از شیطان از خطوات تعبیر می‌کند، می‌خواهد همین پیشرفت در شرک را به انسان بنمایاند، چرا که گام برداشتن یک امر حسی و ملموس است، که باعث انتقال انسان از جایی به جایی دیگر می‌شود. ولی از آنجا که شیطان یک موجود عینی و قابل رؤیت نیست، تبعیت و پا جای پای او گذاشتن نیز یک امر ذهنی است که قابل رؤیت نیست.

همان‌طور که اگر دو انسان پشت سر هم مسیری را بپیمایند به یک مقصد واحد خواهند رسید، در خصوص شیطان نیز اگر انسان پا جای پای او بگذارد و از او پیروی نماید، در نهایت به سرنوشت شیطان دچار خواهد شد.

۱۰۳. ۱۰۷ بقره:

{... هُنَّ لِبَاسٍ لَكُمْ وَأَنْتُمْ لِبَاسٌ لَهُنَّ ...}؛ آنان (همسران شما) برای شما لباس هستند و شما نیز برای آنان لباس هستید.

۱۰۳. ۱۰۱ ساخت اصلی (زیرساخت)

"هُنَّ لِبَاسٌ لَكُمْ وَأَنْتُمْ لِبَاسٌ لَهُنَّ" یک استعاره تصریحیه است، که وجه‌شبه آن پوشش و رفع عیوب و نقایص، مشبّه حذف شده آن زن و شوهر و مشبّه‌به آن لباس می‌باشد. استعاره را این‌گونه می‌توان جاری کرد: "الزَّوْجُ كَالْبِاسِ فِي كَمَالِ الْإِنْسَانِ وَارْتِفَاعِ عَيْبِهِ".

۱۰۳. ۱۰۲ دلالت‌های معنایی و مفاهیم

در این آیه عبارت "هُنَّ لِبَاسٌ لَكُمْ وَأَنْتُمْ لِبَاسٌ لَهُنَّ" استعاره از این است، که خداوند زوجین را به لباس همدیگر تشبیه کرده‌است، لذا در این تشبیه بلیغ نکات ظریفی نهفته‌است، که باید برای داشتن رابطه‌ای پایدار با همسر به آن توجه کرد.

علامه طباطبایی نیز می‌فرماید: ظاهر از کلمه لباس همان معنای معروفش می‌باشد، یعنی جامه‌ای که بدن آدمی را می‌پوشاند و این دو جمله از قبیل استعاره است، برای اینکه هر یک از زن و شوهر طرف دیگر خود را از رفتن به دنبال فسق و فجور و اشاعه دادن آن در بین دیگر افراد باز می‌دارد (۱۳۷۴: ۶۴/۲). همچنین لباس می‌تواند مصدر دیگر لَابَسَ از باب مفاعله و به معنی پوشش دو طرفه باشد. مثل کلمه قتال که مصدر دوم از قَاتَلَ يُقَاتِلُ مِقَاتَلَةً و قِتَالًا است. کلمه لباس در این باب معنی وابسته شدن زوجین به یکدیگر را نیز می‌رساند. (همان).

لباس چیزی است که در ظاهر بدن را می‌پوشاند، تا آن را از آسیب‌های مادی مثل گزش حشرات، خراشیدگی در اثر تماس با اشیاء و گرما و سرما و نیز آسیب‌های معنوی ناشی از کاستی‌های جسمی و عورت و تحریک جنس مخالف و ارتکاب گناه و... حفظ کند.

پوشاندگی و ویژگی‌های کاربردی لباس امری حسی است، و برای برجستگی‌های بدن ساتر و مانع است، در نتیجه بدن پوشیده شده به صورت زیبایی نمایان می‌شود. و از طرفی موجب ایجاد امنیت روانی و اجتماعی انسان می‌شود.

هر کسی لباسی را انتخاب می‌کند که از همه نظر مورد پسند او واقع شود، از نظر اندازه، رنگ، جنس، زیبایی و فکری و موقعیت اجتماعی نیز مناسب او باشد، و در تن زیبا جلوه کند. این‌گونه می‌توان گفت که خداوند همسر را به این جهت به لباس تشبیه کرده‌است؛ زیرا باید از همه جهات مورد پسند هم باشند تا بتوانند باهم سازگاری داشته و باعث آرامش هم واقع شوند.

لذا خداوند لباس را استعاره از پوششی برای برطرف کردن معایب و نقایص زوجین برای همدیگر بیان کرده‌است، تا کامل شدن و جلوه‌گری دو طرفه زوجین را که امری معقول است، در قالبی عینی و محسوس برای انسان نمایان کند.

۴. نتیجه گیری

پس از بررسی آیات قرآن کریم بر مبنای مفهوم‌سازی امور عقلی و انتزاعی با استفاده از تعبیرات عینی و محسوس بر اساس استعاره تصریحیه در حد وسع فکر و توان سیر اندیشه نتایج زیر قابل تأمل است:

- با فراگیری علم معانی و به طور اخص استعاره عبارات قرآنی حاوی استعاره با همه انواع آن در رساندن منظور صاحب کلام، مخاطب را به شگفتی وامی‌دارد.

- آیات قرآن کریم بهترین متنی است که نه تنها توانسته تمام نکات ادبی و بلاغی ادبیات را یکجا در خود جمع کند، بلکه فراتر از آن منبع و پایه اختراع و کشف این علم بی‌انتهای شده‌است. علمی که بیان‌گر صور متعدد و مختلف اعجاز آن کتاب آسمانی شده‌است، و هر دم اقرار می‌کند که غیر او از آوردنش عاجزند.

- سخن گفتن از معقولات با الفاظ و تعابیر محسوس ممکن نیست؛ مگر اینکه آن معقولات به شیوه‌ای به مقولات حسی نزدیک شود. تشبیه و مجاز و استعاره و کنایه ابزاری بیانی با قابلیت و کارآمدی فوق العاده در عالم شهود این بار سنگین را به دوش کشیده‌اند.

- خداوند باری تعالی به فضل و رحمت واسعه خویش پس از خلقت انسان به او بیان را آموخت تا با او بتواند سخن بگوید و منظور خویش را برساند. سخن از هدایت و گمراهی بدون تصویرسازی از هر کدام شاید فهم و درک اهمیتش برای همگان میسر نبود. آن هم برای انسان‌های قرون متمادی و بسیار متفاوت با یکدیگر. تصویرسازی عینی از مقولات عقلی به هر انسانی که ابزار اولیه و ابتدایی حسی را داشته باشد کمک می‌کند تا حقایق پنهان شده در پس الفاظ را درست‌تر و واقعی‌تر دریابد و به هدف باری تعالی از خلقت رهنمون شود.

- در آیاتی که مورد بررسی قرار گرفت، تجسم بخشیدن به امور انتزاعی و عقلی و تصویرسازی از آن، علاوه بر بُعد زیبایی‌شناختی کلام، هدف والای ارسال رسل و کتب، یعنی رسوخ ایمان و توحید در عقیده و قلب و جان مخاطب را به دنبال داشته‌است.

- در سوره بقره تعدادی از آیات دارای استعاره تصریحیه هستند که در آن از مقولات معقول با الفاظ و تعابیر محسوس تعبیر شده‌است. با جاری ساختن استعاره در آیات، یعنی تبدیل آن به تشبیه و بررسی و تحلیل زیبایی‌شناختی آن

بلاغت را در اوج زیبایی می‌توان یافت. حس آمیزی در الفاظ استعاری در قالب‌های تصاویری زیبا برای مؤمنان و تصاویری وحشت‌ناک برای منافقان و کافران آورده شده‌است، تا در روح و جان مخاطب تأثیر گذار باشد. برای مؤمنین هنگام وعده از خوبی‌ها و بهشت ایجاد شور و اشتیاق کند و هنگام وعید، در دل احساس دلهره و اضطراب و خوف نماید.

کتابنامه

- قرآن کریم.
- ابن منظور، محمد بن مكرم. (۱۴۱۴ ق): لسان العرب. بيروت: دار صادر. چاپ سوم.
- اصفهانی، راغب. (۱۳۷۵ش): مفردات الفاظ القرآن الکریم. ترجمه و تحقیق: سید غلامرضا خسروی حسینی. تهران: انتشارات مرتضوی. چاپ دوم.
- اصفهانی، راغب. (۱۳۸۷): مفردات الفاظ القرآن الکریم. ترجمه: حسین خداپرست. زیر نظر عقیقی بخشایشی. قم: دفتر نشر نوید اسلام.
- اصفهانی، سیده نصرت امین. (۱۳۶۱ ش): مخزن العرفان در تفسیر قرآن. تهران: نهضت زنان مسلمان.
- بیضاوی، عبدالله بن عمر. (۱۴۱۸ق): أنوار التنزیل و أسرار التأویل. بیروت: دار احیاء التراث العربی. چاپ اول.
- جرجانی، عبدالقاهر. (۱۳۶۸): دلائل الاعجاز فی القرآن. ترجمه دکتر سید محمد رادمنش. مشهد: مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی.
- چامسکی، نوام. (۱۳۹۲): زبان و ذهن. ترجمه کوروش صفوی. تهران: هرمس. چاپ ششم.
- لاشین، عبد الفتاح. (بی تا): بلاغۃ القرآن فی آثار القاضی عبد الجبار و أثره فی الدراسات البلاغیة. دار الفکر العربی. مطبعه دار القرآن.
- زمخشری، محمود. (۱۴۰۷ ق): الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل. بیروت: دار الکتب العربی. چاپ سوم.
- سبزواری، ملا هادی (حکیم سبزواری)، شرح المنظومه، تصحیح و تعلیق آیت الله حسن زاده آملی، تهران، نشر ناب، ۱۳۶۹.
- سید رضی، ابوالحسن محمد بن حسین. (بی تا): تلخیص البیان عن مجازات القرآن.
- سیوطی، جلال الدین. (۱۳۸۴): ترجمه الاتقان فی علوم القرآن. ترجمه سید محمود دشتی. ویراستار دکتر قاسم مختاری. قم: انتشارات دانشکده اصول الدین. چاپ نینوا.

- طباطبایی، سید محمد حسین. (۱۳۷۴ ش): *المیزان فی تفسیر القرآن*. ترجمه سید محمد باقر موسوی همدانی. قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه‌ی مدرسین حوزه علمیه قم. چاپ پنجم.
- طبرسی، فضل بن حسن. (۱۳۶۰ ش): *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*. ترجمه مترجمان. تهران: انتشارات فراهانی: چاپ اول.
- فولادوند، محمد مهدی. (۱۴۱۵): *ترجمه قرآن* (فولادوند). تهران: دار القرآن الکریم (دفتر مطالعات تاریخ و معارف اسلامی). چاپ اول.
- قرائتی، محسن. (۱۳۸۳ ش): *تفسیر نور*، تهران: مرکز فرهنگی درس‌هایی از قرآن. چاپ یازدهم.
- خطیب قزوینی، محمد بن عبدالرحمن (بی تا): *الایضاح فی علوم البلاغة المعانی و البیان و البدیع*. بیروت - لبنان: دار الکتب العلمیة.
- قمی مشهدی، محمد بن محمد رضا. (۱۳۶۸ ش): *تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب*، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد اسلامی. چاپ اول.
- الهاشمی، احمد. *جواهر البلاغه فی المعانی و البیان و البدیع*. بیروت، دارالفکر، ۱۹۹۴.
- باغبانی، رضوان؛ پروینی، خلیل؛ خلیفه شوشتری، محمد ابراهیم؛ متقی زاده، عیسی. *اعجاز ادبی قرآن کریم و سیر تطور آن* (بررسی موردی تألیفات ادبی قرآن پژوهان در قرن دوم و سوم هجری) فصلنامه لسان مبین (پژوهش ادب عربی) (علمی - پژوهشی) سال سوم. دوره جدید. شماره هفتم. بهار ۱۳۹۱.
- یگانه، فاطمه. افراشی، آزیتا. (۱۳۹۵): *استعاره‌های جهتی در قرآن با رویکرد شناختی*. دو ماهنامه جستارهای زبانی. د ۷. ش ۱۹۳، ۲۱۶، ۵.

^۱ استعاره تصریحیه نوعی تشبیه است که مشبّه به آن ذکر شده و مشبّه آن حذف شده و قرینه‌ای از آن رکن حذف شده در عبارت آمده است.

^۲ حقیقت عبارت است از هر لفظی که در معنای موضوع له و حقیقی خود استعمال شده باشد، و نیز هر جمله‌ای که در آن تقدیم و تأخیر رخ نداده باشد حقیقت است، و بیشتر کلمات و جمله‌ها حقیقت‌اند.

^۳ لفظی است که غیر معنایی که برای آن وضع شده است از آن اراده شده، و اراده معنی اصلی آن هم جایز است. چون قرینه بازدارنده از اراده معنی اصلی وجود ندارد.

^۴ بقره: آیات ۶-۱۸.

^۵ . وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ. (۱۱)

وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ آمَنُوا كَمَا آمَنَ النَّاسُ قَالُوا أَنُؤْمِنُ كَمَا آمَنَ السُّفَهَاءُ أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ السُّفَهَاءُ وَ لَكِن لَّا يَعْلَمُونَ. (۱۳)

وَ إِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا وَ إِذَا حَلُّوا إِلَىٰ شِيبَاتِنِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِؤُنَ. (۱۴)
